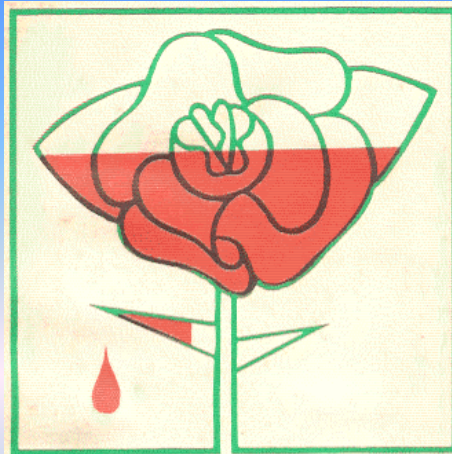


از آنان و اینان...
از آنزمان و اینزمان...
ب. مهنروش / میمالف

خاطرات ۱. اسکندری از : طبری ، کامبخش ، کیانوری ...

فهرست مطالب

- ۱- ۳۳ پرسش عاطفه گرگین
- ۲- ۳۳ پاسخ منوچهر هزارخانی
- ۳- ۲۲ اروی اعتراف ایرج اسکندری
- ۴- ۳ تراودی اسماعیل وفا یغمائی
- ۵- ۴ سنجش بانظری به سرنوشت حزب توده
- ۶- ۵ برای احسان طبری
- ۷- ۶ مصاحبه عاطفه گرگین با جلال طالبانی
- ۸- ۷ نهضت سرخ جامگان علی میرفطروس
- ۹- ۷ گفتار سیاسی خمینی / حزب الله ناصر پاکد امن
- ۱۰- ۸ رحمت، زحمت و معرفت الله
- ۱۱- ۸ قصه بابا بزرگ باقر مومنی



فصلی در گل سرخ

ایرج اسکندری، اسماعیل خویی، آفاق، اسماعیل وفا یغمایی، باقر مومنی، جلال طالبانی، خسرو گل سرخی سیمین بهبهانی، عاطفه گرگین، علی میرفطروس، م. سحر، منوچهر هزارخانی، نعمت آزر، ناصر پاکد امن

- ۹- میان بودن و نابودن نعمت آزر
- ۱۰- رویا م. سحر
- ۱۱- از "بند" آفاق
- ۱۲- آی میهنم عاطفه گرگین
- ۱۳- کولی "۸" سیمین بهبهانی
- ۱۴- پرند ه خیس خسرو گل سرخی

دبیر نشریه عاطفه گرگین
دوره جدید - جلد (۱)
تابستان ۱۳۶۴

فصلی در گل سرخ

حساب بانکی :

آدرس پستی :

Société Generale
050 122935
R. C. S. PARIS
A. Gorgin

A. Gorgin
Post restante
2, rue Joseph
Liouville 75015
France - Paris

داروی اعتراف*

بود، در آخن، در اکس لاشایل گذرانده بود. نسخه ایسن تزار برای من فرستاده اند.* در آنجا صاف و ساده طسوری برداشت کرده که گویا تاریخ ایران بارشاه شروع شده است و از خود رضاشاه هم بعنوان يك نایفه تجلیل کرده است. در گذشته ما هروقت تزار او را میخواستیم ببینیم مخفی میکرد و من بعد هافمیدم که علت این اختفایست. تزهایی همه در دسترس بود ولی تزکیانوری در دسترس مانید. وضع او را در روزهای اول زندگی حزب همه میدانند. در آن زمان يك روزنامه ای بود با اسم "مردم" آنتی فاشیست. این روزنامه غیر از "نامه مردم" بود که مد پریش "باراد منش" بود. مد بر این روزنامه "صفر نوعی" بود. مسئولش هم "عباس نراقی" بود که از طرف ما تعیین شده بود. او آن زند و اینجاد ریاریس است. اگر او را دیدید میتوانید از او پرسید. یکبار کیانوری به اداره ایسن روزنامه رفته بود و به "عباس نراقی" گفته بود: "این چیزها چیست که مینویسید. هیتر میآید همه تان را در میزنند" و روزنامه را گرفته و پاره کرده بود. تهدید کرده بود که پدرتان را در می آورند. این حادثه مربوط به سال ۱۹۴۱ یا ۱۹۴۲ پیش از جنگ استالینگراد بود. رضاروستا بر اساس يك تصویر که خودش داشت میگفت کیانوری جز "کمونیست های بعد از استالینگراد است. او میگفت عده ای بودند که تا وقتی آلمانها شکست نخورد بودند طرفدار فاشیسم بودند و بعد از حادثه استالینگراد کمونیست شدند. این مطلب را البته روستا می گفت و غلط هم نمیکفت برای اینکه کیانوری و بعضی های دیگر درست بعد از این حادثه آمدند و عضو حزب شدند. کیانوری البته حالا برای خودش يك بیوگرافی درست کرده و مدعی شده

پیدا کردن جزئیات علل جریان شکست و ضعف اخیر رهبران حزب توده مشکل است بخصوص که من در خارج بودم. ام ولی من بطور کلی علت عمدۀ این جریان را در بی ایمانی می بینم. هرکس طبری یا کیانوری را از نزدیک شناخته باشد میداند که اینها اصلاً به کمونیسم عقیده ندارند. کار بجائی رسید که خود که غلام یحیی، که خودش آدم ارتدکسی است در مورد کیانوری به خود من میگفت که این کمونیست نیست، این آنارشیکست است البته آنارشیکست بودنش هم معلوم نیست اما آنچه معلوم و مسلم است، اینست که آدم بی ایمان و اپورتونیستی است. اپورتونیست بتعام معنا، باین معنا که هر جا باد بپاید بادش بدهد. کاراکتر و تربیت خانوادگی و اجتماعیش هم طوری است که به کسانی که ضعیف باشند زور میگوید و با فشار و هارت و پورت با آنها رفتار میکند و در مقابل قدرت هم چنان تسلیم است که آن سرش ناله پیدا است. او آدم ترسوئی هم هست. اینها را بنده شخصاً میدانم. رفقا هم میدانند که من همیشه و بکرات گفته ام که این آدم علیوغ هارت و پورت ظاهری بسیار ترسو است. ایشان تز دکترایش را که دکترای مهندسی است، در سال ۱۹۳۹، یعنی در بحبوحه جنگ و موقعی که رضاشاه با هیلتز ساخته

* عنوان تیتراژ "فصلی در گلسترخ" است.

۳۰

* يك نمونه كوچك از این تز ضمیمه این گفتار است.

۳۱

نیست، البته همیشه سرش به يك جاهایی وصل بوده است. در همین جریان اعترافات و دادگاه حرفی زد که من چون او را خوب میشناسم میدانم از سوز دل گفته است. او گفت خلاصه کاری کردید که هم خودتان را سوزاندید و هم پدرماراد را آوردید. گفت: "شما مارا بدخت کردید و به این روزانداختید." او هم يك روز را بیرون پیش من آمد و طبق معمول بحثمان در گرفت. به او گفتم تو هم عقیده ات اینست که واقعا "این اوضاع بالاخره به جایی میرسد؟ و این زمانی بود که روزنامه را هم بسته بودند. گفتم اینها یواش یواش دارند به حزب حمله میکنند. شماها آخر چه فکری کردید؟ گفت درست است که الان دارند حمله میکنند ولی ما گمان نمیکیم که بتوانند به حزب حمله جدی بکنند. پرسیدم چرا؟ علتش چیست؟ گفت نه دیگر، بالاخره کار حساب دارد. اگر بخواهند چنین کاری بکنند ایران تجزیه میشود. گفتم یعنی چه؟ یعنی میگوئی اتحاد شوروی محض خاطر تو میآید به ایران لشکر میکشد، ایران تجزیه میشود یعنی چه؟ اینطور به گله اینها فرو کردی بودند که شوروی چنان پشت سر ماست که اگر بخواهید به ما کج نگاه کنید میآید و همه تان را میخورد و میزند و تجزیه میکند و نمیدانم جاکر میکند. این اساساً سیستم کار خود کیانوری بود. من او را میدیدم و میشناختم. هر وقت کمیت استدلالش را نیک میشد فوراً میگفت آقا، روزنامه پراود را بیاورید. بطوریکه من یکبار در هیئت اجرا کیه گفتم رفقا، اگر قرار است روزنامه پراود سیاست حزب ما را معلوم بکند ما دیگر احتیاجی به هیئت سیاسی و هیئت اجراییه و هیئت دبیران نداریم. خوب، دوسه نفر از رفقا را، که روسی خوب بلدند، ما مور کنیم هر روز، روزنامه پراود را ترجمه کنند، بگذارند روی میز همه رفقا، قضیه حل میشود. این چیه سیستمی است؟ البته همه زیر خند زدند. گفتم این حرفها

که گویا با کمونیست های اروپا مربوط بوده. البته ترش نشان میدهد که با کجا مربوط بوده است. من آدمی به دروغگوئی او ندیده ام. آخر اینها همه اش علامت بی ایمانی است. این آدم جلوی روی شما، در جلسه مطلبی را میگوید، و دو دقیقه بعد که استدلال میکنی تامی بیند که ممکن است در برابر استدلال مجا شود میگوید من چنین حرفی نزد و جلوی همه تکذیب میکند. او همیشه میگفت من سند نمیدهم برای اینکه بتواند حرفش را تکذیب کند. از چنین آدمی، کمونیست که سهل است، هیچ عقیده سیاسی، جز اپورتونیست، در نمیآید. لذا برای او این مسئله که از خمینی تبعیت بکند، نوکری بکند، هر چه بگویند قبول بکند برای او يك مطلب بسیار عادی بود. او دچار این اشتباه و ایلوسوژین بود که اگر این تطلق ها را گفست خمینی او را به مقامات دولتی میرساند. کلاویژ که کرد است و عضو کمیته مرکزی بود و الان در زندان است يك روز در لا بیرون پیش من آمده بود. به او گفتم آخرین سیاست چیست، از این افتضاح تر که دیگر نمیشود. روزنامه، که خمینی نامه شده، من نمیدانم این دیگر چه جور حزبی است. گفت خواهید دید. به همین زودی خمینی، کیانوری را خواهد خواست و او را نخست وزیر خواهد کرد. گفتم واقعا "اگر شما این عقیده را دارید خاک بر سر تان، آخر چطور ممکن است آدم بتواند چنین فکری بکند. ببینید چه تلقینی به او کرده بودند که این آدم با سواد و چیز فهم باورش شده بود. گفتم تو واقعا "این حرفها را باور میکنی؟ این مرد کسی است که از روز اول میگفت حزب کثیف توده، حالا این آدم با حزب توده و ویا کیانوری کنار میآید؟ مگر عقلش کم است؟ گفت خواهی دید. یکی دیگر هر زمان است. آن بیچاره هم الان در زندان است. بنظرم آدم بدی نیست. او کسی است که تعدادی از کتابها را ترجمه کرده است، آدم کم فهمی هم

چیست ؟ پراود این رانوشته ، پراود آنرا نوشته . اینکـــه استدلال نمیشود . من به تو میگویم اینطور . اگر غلط میگویم خوب ، آنرا رد کن . میخوام بگویم که این کیانوری یک چنین تپیی است . راجع به او از این بیشتر هم میشود گفت . او آدم حقه باز هشت هم اندازی است ولی البته باید گفت که برای کاری که بر عهد هاش گذاشته بودند آدم بسیار مستعدی بود ، منظورم تشکیلات دادن ، امانه بمعنای حزبی کلمه است . درست کردن تشکیلات برای توطئه گری است . برای توطئه کردن ، برای دسته بندی ، برای مقاصد خودش آدم بسیار واری است . بنابراین چیزی که در کار اکثر این آدم وجود ندارد ، و من میتوانم کاملاً درباره آن شهادت بدهم ، یک ذره ایمان است . یک زمانی طرفدار مائوتسه تونگ بود ، همین که دید هوا پس است از طرف دیگر افتاد . در پلنوم چهارم جهانشاهلو ، که خاطرات خودش را در ریاچان در یک کتاب نوشته و چاپ کرده ، خطاب به کیانوری گفت : " یسک دست نارنجک ، یک دست کتاب مائوتسه تونگ . " بهمین دلیل کیانوری با او کارد و نیویود . او اصلاً از دست کیانوری فرار کرد . میترسید کلکش را بکند .

اما راجع به طبری . حتی خود کیانوری هم عقیده اش این بود که او ضعیف ترین آدم است . وقتی ماراد رزمان رضاشاه گرفتند ، طبری جوان هجده ساله ای بود . یک کشیده که به او زدند از سیرتا پیاز هرچه میدانست همه را گفت . البته چیز زیادی نمیدانست ولی در همان حد که میدانست باعث شد پنج ، شش نفر گریبفتند . بعد او را در سلول " فروهید " انداختند . " فروهید " شوهر خواهر " روستا " بود که " گسروه رشتی ها " و از جمله " راد منش " ، را لوداده بود . راد منش را یک ماه قبل از ماکرفته بودند . هیچ ارتباطی با موضوع پنجاه

۳۴

اینست که باشما کمال دوستی میکند و بعد میروید پشت سرستان بدگوئی میکند . من این حرکت را مکرر از او دیده ام . مثلاً از خود من و راد منش پشت سر ما بد میگفت ، البته از راد منش در برابر من جرات نمیکرد بد بگوید ولی پیش دیگران از او بدگوئی میکرد . او از طرفداران کامبخش بود برای اینکه هر دو آنها یک نقطه مشترک داشتند و آن این بود که هر دو شان در زندان ضعف نشان داده بودند . کامبخش تمام آنهایی را که در زندان ضعف نشان داده بودند دور و بر خودش جمع کرده بود و با مقامات معینی هم مربوطشان کرده بود . گفتم که او بسیار ترسو است ولی یک بار پیشنهادی کرد که اسباب خنده همه شد . موقعی که راد منش در بیرون حزب و مسئول تشکیلات بود ، چون بخوبی میدانست که ماقبول نمیکیم ، به هیئت دبیران نامه نوشت که ما بفرستید به ایران بروم و در آنجا فعالیت حزبی بکنم . حتی کامبخش هم از این پیشنهاد خنده اش گرفت و گفت آقا ، ما این آدم را کجا بفرستیم . یک شعری هست که درباره مصمص بختیاری گفته اند . میگوید :

گویند نزد شه شد مصمصام بختیاری

لب از حرارتش خشک اشک از دودید هجاری

شه گفت چیست مقصود گفت اختیار خواهم

خندید زبول شه ، گفت اختیار داری حالا موضوع طبری بود . راد منش گفت خوب آقا ، حالا باشد ، ما رسیدگی میکنیم . حتی خود کیانوری هم یک وقت میگفت ما از این پیشنهاد طبری سرد رنیاوریم . او آدم بسیار متعلق بود . مثلاً از مریم فیروز میگفت . کتاب چهره های درخشان نوشته مریم فیروز را پنهانی از من ، به طبری داده بودند . خوانده بود و تأیید کرده بود و چون مسئول تبلیغات بود چاپش کرده بودند . من بعداً متوجه شدم ، پرسیدم آقا ، این کتاب

۳۶

وسه نفرنداشت و پرونده او را بعداً با ماقاطی کردند . فروهید برای اینکه کاری بکند که عفویش بکنند از فاشیسم طرفداری میکرد و میگفت من طرفدار هیتلر و فاشیست هستم . طبری را در سلول او انداختند . بعد از دوسه روز طبری فاشیست شد . بعد از اینکه او را از سلول فروهید به فلکه و پیش ما آوردند متوجه شد که جریان طور دیگری است و بعد دوباره کمونیست شد . این آدم محفوظاتش بیشتر از معقولات و فهمش است . او هیچوقت خودش استدلال نمیکند . همیشه میگوید رفیق فلان اینطور گفته است . یک زمانی از مائوتسه تونگ خیلی سیتاد میآورد . اینطور کارها را پیش آسانست . بد حرف نمیزند ، خوب هم مینویسد . این ظواهرش حذب میکند ولی آدم دورو ، مذبذب و از نظر اخلاقی بسیار عقب افتاده است . جرات هیچ کاری را ندارد و بی اندازه ترسو است . جرات اینکه حرفی بزند که به کسی برخورد ندارد . از کیانوری که مثل سنگ میترسد . حتی جلوی راد منش هم چیزی نمیکند که به او برخورد . در صورتیکه راد منش آدم بسیار نرمی بود و کاری هم بغد کسی نمیکرد . وقتی من در بیرون حزب بودم ، طبری همیشه پیش من میآمد و از کیانوری بیخ گوش بدگوئی میکرد . بالاخره یک دفعه به او گفتم رفیق طبری ، اگر به این حرف ها میانی که میزنی بر راستی عقیده داری چرا در جلسه نمیگویی ؟ من که چندین بار پیشنهاد کردم که این آدم را از اس تشکیلات بر داری و هر دفعه اولین کسی که رای مخالف داد تو بودی . تو که این حرفها را میزنی پس چرا نفع او را میدهی ، و حالا هم میانی در گوش من پیچ میکنی . اینجا راطاق من که فایده ای ندارد . گفت : " اینها را به شما میگویم که شما بگوئید . " گفتم : " منکه آقا ، هر روز میگویم ، شما کنید که باید مرا تأیید بکنید و دنبال من بیائید . بعلاوه او آدم حقه ایست و تند بذبش در

۳۵

ها چیست که چاپ میکنید ؟ این یارو ، نوشته در میان چهره های درخشان ، دید من از همه درخشان تر بود . این که برای فرمانفرما تبلیغات کرده است . آخر این چه حزبی است ، چه کسی گفته این چیزها را بنویسید . گفتند رفیق طبری مسئول تبلیغات است و تأیید کرده . به او گفتم رفیق طبری ، آخر این چیست که چاپ کرده اید ؟ گفت والله من متوجه نشدم . گفتم آخر در اینجا از حضرت الدوله و از شیخ فضل الله نسوری تعریف شده ، اینها به حزب ماحه مربوط است . نصرت الدوله وزیر خارجه ای بود که قرارداد با انگلیسیها را امضا کرده و با وثوق الدوله دو بیست هزار لیره پول گرفته است . حالا چون برادر مریم فیروز است نمیشود که حزب او را معرفی کند طبری هم یکی از سیاست هایش این بود که عده ای را در خودش جمع کند . خانمش البته خانم محبوب و بسیار خویشی است . ولی او هم مثل مریم فیروز بیابرو داشت . مریم فیروز در برلن یک جریان مخصوصی برای خودش درست کرده بود و اشخاص مختلف دور ویرش بودند . بهر حال این سعی میکرد با صحبت درباره " شعروهنر " عده ای مرید برای خودش درست کند ولی انترسان اینست که همه اینهایی که مرید او میشدند بعد از مدت کوتاهی به ماهیت او پی میبردند . در خارج که اینطور بود ، بصورتی که هر کدام از اینها را که میدیدم وقتی حرف طبری بمیان میآمد پوزخندی میزدند . از نظر سه عقیده هم او بنظر من بکی آدم بی عقیده ای بود . همیشه حرفهای دیگران را تأیید میکرد و به همه میگفت با تو موافقم . مثلاً اگر کسی راجع به شوروی ها حرف بدی میگفت او هم می گفت آری راست میگوئی و بعد توضیح میداد . این حرفهایش که در نظریون گفته در حقیقت حرفهایش است که همیشه می گفته و هیچ حرف تازه ای نرزد است . آن موقع آهسته به

۳۷

اشخاص میگفت حالا علنی گفته است . البته در عین حال میگفت هر چه رفقای شوروی بگویند من با آن موافقم . یکبار گفته بود من با اینکه از نظر زندگی و شیوه فکر با اسکندری موافقم ولی همیشه به کیانوری رای داده ام . من به او گفتم نمیخواهد به من رای بدی ولی اگر با کیانوری موافق نیستی چرا به او رای میدی ؟ گفت آخر رفقای شوروی او را تأیید میکنند . اول کسی هم که به عزل راد منش رای داد ، او بود . در همان موقع میخواستند کیانوری را بیاورند و در واقع من مانع این کار شدم . برای اینکه آن موقع هنوز اینقدر آب تسوی کمیته مرکزی نریخته بودند . آن موقع سه بار رای گرفتند که کیانوری رای بیاورد ولی بیش از هفت نفر به او رای ندادند که با خودش میشد هشت رای . خود راد منش هم میداد که اگر من جلونمیآدم و کنار میگرفتم او انتخاب میشد . وقتی راد منش معزول شد کیانوری در گوش او گفت نمیدانی چقدر خوشحالم که ترا امروز اینطور زیور می بینم و راد منش تا آخر عمر این بی - اخلاقی او را فراموش نکرد . این طبری هم از نظر اخلاقی آدم بسیار پائینی است . من نمیخواهم بعضی مسائل را مطرح کنم برای اینکه واقعا خودم خجالت میکشم ولی این مطلبی که میخواهم بگویم در صورت جلسات هم هست . یک وقتی ما کلاسی درست کرده بودیم و قرار بود که طبری به دخترهای مهاجرین مقدمات مارکسیسم یاد بدهد . یک دفعه با خبر شدیم که به یکی از این دخترها تجاوز کرده است . ما میخواستیم قضیه را علنی کنیم ولی سخت به دست میآفتاد . کامبخش هم گفت علنی شدنش صورت خوشی ندارد . بعلاوه ما بخاطر آبروی همان دختر موضوع را مخفی نگاه داشتیم . ولی طبری را فرستادیم به فارسستان که در یگر رآلمان نباشد . حدود ده ماه آنجا بود . بالاخره اینقدر این دروآن در زد تا بالاخره برگشت . میخواهم

۳۸

مجبورم این راهیئت احراییه مطرح بکنم ، کیانوری هم که در آنجا نشسته و نمیشود کاری کرد که او بفهمد . گفت من نمیدانم رفقا گفته اند که این مطلب را فقط رفیق ایرج باید بداند . من به او گفتم که این حرفها را بنویسد . او هم نوشت . وبعد هم صفری را ، که حالا دیوروم حزب شده ، صدا زدم . برای اینکه شاهد داشته باشم به گاکیک گفتم این حرفها را جلوی ایین رفیق هم بگو . او هم مطلب را عینا تکرار کرد ، صفری هم یاد داشت کرد . میدانستم که او مطلب را به مقامات معینی خواهد رساند . من که خودم نمیتوانستم این کار را بکنم ، پیش خودم گفتم بگذار او این کار را بکند . اوجها " گزارشش را داده و لابد به او گفته اند خفه شو !

وقتی به تهران آمدم یکبار من در جمع این افسرها ، که کی منش و عموی و باقرزاده و غیوه جمع بودند و خاوری هم بود ، گفتم رفقا ، من سردر نمیآورم . شما به من پیغام دادید که این آدم را بیا و تاکید کردید که کیانوری در جریان قرار نگیرد و خواستید که ایشان از کار برکنار شود ، حالا در اینجا آمده اید و خودتان عضو هیئت احراییه شده اید و با همین شخصی که آن پیغام را درباره اش داده اید و مسئول تشکیلات کل حزب است همکاری میکنید . گفتم یا آن حرفهایی که میزدید غلط بوده و یا اگر صحیح بوده من دلیل وضع فعلی را نمیفهمم . همه سکوت کردند . وقتی از جلسه بیرون آمدم گاکیک مرا به خانه رساند . او در آن موقع شوهر بود . در راه به من گفت رفیق ایرج میخواهم از شما خواهش بکنم . این موضوع میزانی را دیگر در جایی مطرح نکنید . پرسیدم چرا ؟ گفت لا اقل از قول من مطرح نکنید . گفتم نمیفهمم . مگر این رفقا ترا مامور نکردند که بیائی آن حرفها را به من بگویی . گفت چرا . من که همه آن حرفها را به شما گفته ام و همه را هم نوشته ام ولی حالا خواهش

۴۰

بگویم از نظر اخلاقی آدم بسیار پستی است . راجع به زندان هم من خجالت میکشم چیزی بگویم . در زندان وضع خاصی داشت که جهانها را در کتابش اشاره ای به آن کرده است و من نمیخواهم وارد آن صحبت های بشوم .

در یگران هم بطریق دیگر . مثلا " منوچهر بهزادی . اگر درست بخواهیم بگوئیم او یکی از آن آدمهای کاربر پست است ، آن چیزی که در روسی به آن میگویند آپاراتچیک . از آنهاست که میگوید هر کس در است ماد الانیم ، هر کس خراست مایا لانیم . میزانی هم که من نسبت به او اساسا " تردید دارم که این آدم عامل کیست . علیرغم اینکه حالا میگویند برای اینها پیشنهاد اعدام هم کرده اند ولی من گمان نمیکنم با شخص او کاری داشته باشند برای اینکه او با ما موریت معینی داخل در حزب توده شده است . در جریان دستگیری خسرو روزبه من اساسا " به اوشك دارم . با کمک سازمان امنیت رل خیلی مهمی بازی کرده است . اینها البته مسائلی است که مخفی مانده و هنوز روشن نشده است . برای اینکه نخواسته اند و حلوی آنرا گرفته اند و گرنه همین افسرهائی که سالها در زندان بودند وقتی در زمان بختیار از زندان آزاد شدند ، گاکیک آوانسیان را پیش من فرستادند . او به استراسبورگ آمده بود و از آنجا پیغام فرستاد که رفقا مرا مامور کرده اند که من با شما ارتباط بگیرم به شرط آنکه کیانوری نفهمد . من مطالب بسیار لازمی دارم که باید به شخص شما بگویم . ترتیبی دادیم که طوری به لا بیریک بیاید که کسی نفهمد . گفت رفقای افسرمان ، یعنی همین عموی و رفقای پیش گفته اند که ما لا ثلی در زندان بدست آوردیم که این میزانی آدم مشکوکی است و پیغام داده اند که به او اعتماد نکنید . خواهش میکنم توجه داشته باشید . من گفتم اگر رفقا دلشان میخواهد که تکلیف این قضیه معلوم بشود که من

۳۹

میکم این را دیگر رجائی نگویید . گفتم میتوانم راجع به اینکه تو آمده ای و این حرفها را به من گفته ای میتوانم چیزی بگویم ولی درباره این مطلب نمیشود ساکت ماند ، بهمین دلیل هم یکی دویار دیگر من این موضوع را مطرح کردم . حالا نمیدانم همین افسرها به گاکیک گفته بودند که کوتاه بیاید یا از جای دیگری گفته بودند . البته میتوانم حدس بزنم جای دیگری کجاست ولی مطمئن نیستم .

یکی از دیگر از اینها آدمی است مثل انوشیروان ابراهیمی که او را هم غلام یحیی برای هیئت احراییه معرفی کرده است . او از اول ، یعنی از همان آن ریاچان شوروی سرش به یک جایی بند بود . و اگر غلام یحیی و کیانوری متفقا " زیرالش را نگرفته بودند کاره ای نبود . او یک دانشجو بود ، درش را تمام کرده بود و تزش را هم تازه راجع به فراکسیون حزب توده در مجلس چهارم هم نوشته بود .

اینکه من مرتب مثال میزنم برای اینست که وضع را بطور کلی توضیح بدیم . البته در میان اینهایی که الان در زندانند آدمهای با ایمانی هم بودند . از جمله ملکه " محمدی که میتوانم بگویم تا آن اندازه ای که من میدانم واقعا " زن خیلی محکم و با ایمانی است . یا مثلا " فاطمی (نیک آقین) . یکی از عوامل فاسد کردن این آدم ها خود طبری بوده است . متاسفانه در دوران کیانوری کله آنها را از این حرفها پر کردند . منتها با همه اینها اشخاص با ایمانی هم در این میان هستند . یکی دیگر ناظر است که الان در زندان است او از افسران سابق و آجودان شاه بوده است . او میگفت وقتی بعد از لورفتن سازمان افسران ما مخفی شدیم کیانوری پیغام داد برو خودت را معرفی کن . من اعتراض کردم و گفتم من آجودان شاه بوده ام ، همیشه شش قدم پشت سر او راه میرفتم و او به من با اعتماد

۴۱

و اطمینان نگاه میکرد. حالا اگر من بروم خودم را معرفی کنم هیچ تردیدی نیست که مرا اعدام میکنند. حتی یکی دو بار هم قبلاً توسط کیانوری به حزب پیغام داده بود که اگر میخواهید من میتوانم شاه را بزنم برای اینکه من همیشه پشت سر او هستم و راحت میتوانم او را بزنم. این ناظر آدم با ایمانی است و لسی شخصاً آدم عامی و بیسواد است. حتی ایمانش جنبه مذهبی دارد. مثلاً اگر یکوقت من از چیزی در جمهوری دموکراتیک آلمان انتقاد میکردم او ناراحت میشد. میگفت رفیق ایسرج، شما دیکتاتورید. میگفتم من نگویم یعنی چه، اگر بگویم مثلاً فیلمشان بد است اینکه دیکتاتور سوسیالیسم صدمه نمیزند. بهر حال کیانوری دستور داده بود که افسران بروند خودشان را معرفی کنند و تشریف هم این بود که هر قدر زیاد تر بگویند کمتر خواهند کشت. بنظر میآید که شاید این تئوری هم از عواملی بود که علاوه بر بی ایمانی تأثیر داشته. احتمال میبرود پیش خود حساب کرده که اگر همه را بگویند و همه بیایند و اعتراف کنند از مسئولیت او کم میشود. از لحاظ خارج هم میگویند پدر همه را زورده اند و همه اعتراف کرده اند. از نظر دیگر هم این همان تئوری کیانوری است که اگر عدد زیاد بشود کمتر میکشند یا اصلاً نمیکشند. اینهم میتواند عاملی برای این اعترافات باشد. اما قضیه دوا و این حرفها بکلی مزخرف است. من در جلسه با اصطلاح پلنوم هجده همشان، که ما را هم در آن دعوت کرده بودند، گفتم آقا، این چطور دروغی است که ببه یکی بدهند زیاد حرف میزند به یکی دیگر بزنند کم حرف میزند. ثانیاً امکان دارد که به یکی دوازند که اراده اش تخطی ببرد بشود و راستش را بگوید و نتواند مقاومت بکند. اما دیگر دارو و انژکسیون استدلال تابحال ندیده بودیم که به کسی بزنند که استدلالش خوب بشود. اینها برای صحت اظهارات خودشان

مرتب دارند استدلال میکنند، این را دیکرمانشنیده بودیم. من سابقاً هم گفته ام. برای شکست و ضعف های این افراد و فرض بیشتر نمیشود کرد. اساس اعترافات را کیانوری کرده و دیگران راهم وادار به اعتراف کرده، باین ترتیب که با اعترافات او را ضبط کرده اند و رتلویزیون به زندانیان دیگر نشان داده اند که بفرومائید. یا خودش را پیش زندانیان برده اند و او به آنها گفته که من از سیوتا پیاز همه را گفته ام، ببخود انکار نکنید. ضمناً اطلاعاتی را هم که کوزنتسکی، آن مامور اطلاعاتی شوروی هم که به انگلستان پناهنده شد، داشته اند و اینها را در مقابل فاکت گذاشته اند. یا اینکه کیانوری با رژیم ساخته ویا با محافل خارجی امپریالیستی قرار و مداری داشته که بکلی کمک حزب توده را بکنند. این فرض آخری کاملاً امکان پذیر است چون قرائنی هم برای این کار در دست است. منظورم ارتباط با خانواده فیروز است. ارتباطات مریم فیروز با برادرهایش ویا مظفر فیروز همیشه فکر مرامش فلول میکرد برای اینکه اینها با مقامات انگلیسی رابطه تنگاتنگ دارند و این دیگر رازی نیست که مافاش کرده باشیم برای اینکه تمام خانواده، فرمانفرما، از نصرت الدوله گرفته تا سر لشکر فیروز وبقیه همه با انگلیس ها مربوط بوده اند. قرینه دیگر اینست که من هیچوقت فکر نمیکردم که کیانوری گیو بیفتد، چون تمام وسائل و امکانات را برای فرار در اختیار داشت. پاسپورت داشت. پول در اختیارش بود. خودش هم هروقت میخواست میتوانست هم بوسیله پول و هم بوسیله شوروی ها از سرحدات رد بشود. لذا اینکه این آدم تا روز آخر رفته در یک اتاقی، در منزل دخترش گرفته خوابیده و آدرس و همه نشانی ها را هم داده و بگراست آمده اند و او گرفته اند شک آوراست و یک قدری آدم را به فکر میاندازد. این البته یک

فرض است. فرض دیگر هم اینست که او با آن کاراکتر و با آن ترس که داشته سقوط کرده و بعد شروع به اعتراف کرده و اعترافات را بوسعت و در مورد همه گفته که بقیه راهم مجبوره اعتراف بکند. البته ممکن است او را شکنجه هم کرده باشند و شلاق هم زده باشند. در این فرض دوم نمیتوان فکر این چیزها شد. چون اینها هر کس را میگریختند علی الحساب یک کتکی به او میزدند. کیانوری هم آدم می نبود کسبه بماند تا کتکش بزنند. خلاصه من همین فرض را میتوانم بکنم و چیز دیگر به فکر نمیروم که باعث چنین اتفاقی بشود. بهرجهت مسئول اساسی این کار شخص کیانوری است یعنی نمیشود گفت که کیانوری نفهمیده آمده و این حرفها را راجع به شوروی ها گفته است. اینهمه که در حزب راجع به او حرفی نمیزنند شاید دلیلش اینست که شوروی ها نمیکشند فعلاً اسم او زیاد برده شود برای اینکه ممکن است او اطلاعات دیگری هم داشته که اینها هنوز نمی دانند آنها را هم گفته یانه. چون همه چیز را در تلویزیون پخش نکردند. خود او هم گفت که جزئیات مطالب را، همگسی در تحقیقات گفته ام. شاید مقاماتی که از اشیست یانی میکردند منتظرند ببینند او تا کجا پیش رفته است، اسم آنها را داده یانه و بعضی چیزها را گفته یانه. باین دلیل است که میگویند فعلاً مقداری ملاحظه میکنیم. من پیش خود فکر میکنم به حزبی ها هم گفته اند فعلاً ملاحظه بکنید که اگر چیزهایی را نگفته نروید بگوید. اینها البته همه فرض است و من نمیتوانم بطور قطع روی اینها تکیه کنم. ولی در هر حال همان طور که گفتم، مسئول اساسی این شکست، کیانوری است و این شکست بسیار بزرگی است. علت آنهم یکی همان سیاست گذائی و نباله روی کامل از دستورات است که سازمان حزبی را به یک سازمان خیرچینی تبدیل کرده. یکی دیگر هم تابعیت مطلق از سیاست خمینی و خمینیسم است که منجر به این شده که تمام نیروهای چپ و انقلابی را بهم بریزد به طوریکه همین الان کرد ها و همینطور مجاهدین مدعی هستند که عدد زیادی از اینها را حزب لوداده است.